

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_228045**

UNIVERSAL  
LIBRARY

**BROWN**

**BOOK ONLY**







تذکرہ و بناں خود کتابی

وہو ایک فرد

تذکرہ حال حیات نواب مغضت آباد  
نظام الملک صفیہ میر قمر الدین خان  
کہ میرزا نصر اللہ المتخلص بقدا فی تو  
اند

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شاکری یکی از امرای نادار و وزرای کامگار و ورؤسای بزرگوار و شاهان  
 با اقتدار جهان بوده که در بلندی مرتبت و علو جاه و توسعه ممکن و شکوه  
 دستگاز ماندا و از دقیقه شناسان رموز مبادی تغیرات متنوعه  
 عالم که بمنزله لوح محفوظ رفتار و حرکات بنی آدمند شنیده شده  
 و همانند او در هیچ نسخه از کتابخانه تاریخی که بهمان که هم رتبه آینه گیتی  
 نمای کردار و سکنت عالمیانست دیده نگردیده

هر شاهوارش را صاحب فیض ازلی کار غیبانی ظاهر فرموده

رحمت محض شاه سراسر شغل شیشه گنج میموده و بجار دولت جاوید تهنید مستند  
 و ایگی قیام نموده و اختر نیک آثارش را آفتاب جو دلم ازلی اطوار جهان بینی  
 در طی ادوار تعبیه ساخته و بروج سعادت صرف برای نقل و تحویل حای  
 از دیگر کواکب پرداخته و افلاک سلطنت سردی مرکز و ایرا قترانات  
 سعیدین خویش شناخته

شجره طیبه اش نجوی اصلها ثابت و فرعها فی آسمان نخست  
 در زمین عبادت کردگار و بندگی پروردگار ریشهای ریاضت و واینده  
 از جو پار هدایت و آبیاری ارشاد سیراب گردیده و در هوای قضا و  
 و پیشوائی شریعت غرانشو و نمایانده و بعد از آن شاخسار میمنه شمرات  
 همایون امارت و صدارت و حکومت و سلطنت بار آورده و به  
 هم ولایت در سببهم پادشاهی در کوسیلیمان با در انگشت کند انجمنی

نام نامیش سیر قمر الدین : القاب : خطابهائی که امیش : نواب نظام الملک  
 بهادر آصفجاه : چین : قلیچ خان : خان : دوران بهادر : فتح جنگ : و نیک  
 بخت : ماده تاریخ تولد اوست : و بروقی ترک آصفیه و غیره سلسله نسب  
 پاک و بیشخ شهاب الدین : بهروردی می پیوندد : و شیخ چنانکه در تاریخ  
 و سیر سوطا مسطور است : دارای مقامات بلند و صاحب کرامات احمد  
 بود و اندک و هر که بار او است شاره نور و طریق طلب شود پ مصفا  
 معروف و مخزومات کتب آنحضرت و نمونی اورا بمقام معرفت و تبه  
 شناسانی ایشان در غایت کفایت خواهد نمود و شرح کمالات و  
 وصف حالات آنحضرت نه باندازه ایست که بچند مجلد آخستام یابد :  
 یا همچنین رساله انجام پذیرد و بیان مجملی هم از تفصیل گذارتن حالات  
 ایشان درین صفحات هم آهنگ ضرورت نیست چه آوازه کمال ایشان آفرید

گوش ترک و دیلم است و ذکر مقاماتشان در مجمع اهل حال تحفه القسین  
 عرب و عجم و بعقیدت جمہور از اعظم اقیاء و اکابر اولیای عصر خود بوده اند  
 مرقہ منور ایشان در اسلام بغداد است و مولد متقدشان سحرورد  
 و آن شهرست سردیسر واقع در ولایت عراق عجم و از مضامین زنجان  
 و در سالف ایام بغایت آبادان بوده و در آشوب چگی زخانی چنان  
 ویران شدہ کہ نامش نیز فراموش ہر زبان گردیدہ و اگر گاہی  
 بر زبان رانندہ یاد دیوانی خواندہ شدہ بہمین ازجہ شرف انتساب بشمار  
 و اولیای انبای دامن خود بوده و از نیوجہ متیوان استدلال نمودہ  
 متوجہ داشت کہ آتش افسردزی آن نغز ہولناک و بر باد شدن  
 آن خاک پاک و آب خانہ انہا را ریختہ موجب جلای اعداد آنحضرت نیز گرد  
 و اولاد او بنا گیر مهاجرت اختیار کردہ و برای توطن تبرکستان افشاہ

باشند و بنا سببات صحت رفعت خاندان و پر تو سپهر دوستان از  
 قدر و شرف نشان چندان نکاسته باشد چنانکه رتبه جلیل شیخ الاسلامی و <sup>منصب</sup>  
 ذیل قضاوت سمرقند در آن خانواده سعادت مند متفوض و موکول شد :

و در زمانیکه من قضا بودم و مسعود خواجه بهاء الدین آراسته بود برادر خواجه

عابد یعنی آنکه برابر معلوم نیست ؛ یعنی بقصد زیارت که مسطره از راه هندستان

یا به آنجا سیاحت هندوستان از پیشگاه برادر حضرت غزیت حاصل نمود

یا آنکه پادشاه هند او را بدعت سیرت دیار تکلیف فرمود هر وجه که باشد خواجه عابد

در عهد دولت شاه جهان در دار السلطنت دہلی پدیدار گشت ؛ و او ولیا

تند دولت مقدم او را گردیداشته مورد انظار اشفاق بلوکانه و ملحوظ <sup>طعن</sup> عوا

خسروان گردیده و رفتہ رفتہ باقتضای قابلیت ذاتی و حسن استعداد فطری

کارش در دربار شاه جهان بالا گرفت ؛ تا در سنه یکم هزار و هشتاد و هجری <sup>بق</sup> مطا

یخزار و ششصد و هشتاد میلادی که زمام حکومت طمان کفایت او سپرده شد  
 و در روزگاریکه اورنگ زیب بابر در آن خود بر سر نوازعت بود و پسرش میر  
 شهاب الدین در تداپیر امور لشکری و کشوری مظهر خدمات شایسته و صد  
 کار پای بزرگ شدند؛ و چون در سال چهارم جلوس اورنگ زیب  
 سند رای صدارت عظمی شد و خطاب تلخیص خانی مخاطب گشت و در سال  
 یخزار و نود و چهار هجری مطابق یخزار و ششصد و هشتاد و سه میلادی که اورنگ زیب  
 لشکر بدکن کشید او نیز به سر راهی مسابقت در زیده با فرزندش میر شهاب  
 الدین در نبرد پای با مسلمانان جنوب پیشرفت های بسیار خوب در کفایت  
 معات شدیده هویدا نمودند و در سال یخزار و نود و هفت هجری مطابق یخزار و  
 ششصد و هشتاد و سه میلادی میر شهاب الدین فعلا واسطه بزرگ سخنر  
 پجاور شده و پاداش خطاب فیروز خلی یافت

در سال چهار و نود و هشت هجری مطابق یک هزار و شصده و هشتاد و هفت میلادی  
 خواجه عابد در محاصره قلعه گلکنده بزخم گلوله از پای درآمد و حوالی قلعه مذکور جانی  
 نزدیک کناره رود موسی منجج جاودانی آن غریق بحار رحمت یزدانی گشت  
 میر شهاب الدین فیروز جنگ پس از آن بمذبح ترقیات گوناگون صور نمود  
 العابد غازی الدینخانی و فرزندار جمندی بر خطایش افزوده شد و نخست  
 بصوبه داری برار پس از آن بفسرمانفرمانی گجرات سراسر از گردید  
 و در سال یک هزار و یکصد و هفت و دو مطابق یک هزار و هفتصد و یازده میلادی در حجاز  
 گجرات جاهلستی عاریت فرو گذاشت فرزند نامور آقو محمد الدین خان که در آن  
 هنگام مخاطب بچین قلع خان بود بصوبه داری سپا پور منصوب بود و در سال چهار  
 یکصد و نوزده هجری مطابق یک هزار و هفتصد و هفت میلادی بصوبه داری آدو  
 خطاب خان دوزانی مخاطب و سراسر از شده بود در سال یک هزار و یکصد و

چهارم بجزی مطابق بجزار و مقصد و دوازده میلادی که فسخ سیر بمعانیت او  
 جماند شاه را منظم ساخت و رانظام الملک خواند و صوبه داری دکن و کرنا  
 را با او واگذار نمود

چون حکومت دکن بسید حسین امیر الامر مقرر شد؛ او بدار اختلافه شتافت  
 و از آنجا بایالت مرادآباد اختصاص یافت؛ و چون امیر الامر از دکن بدار اختلافه  
 مراجعت نمود و محمد فسخ سیر را از پادشاهی برانداخت؛ نواب نظام الملک  
 بهادر را فرمانروای مالوه ساخت؛ نواب مشارالیه بمالوه درآمد و بحقیقت  
 منافقت ناصحان شاه و بطون تباہکاری امرای بارگاه پی برده پیش از  
 بودن خود در انصفاات نرسیدند و زیاده رفعت آن نفاق پیشگان را  
 مصلحت ندید و نخواست که آلت دست کجمازی امری بداندیش شود یا بر  
 خلاف اقتضای طبع دیانت کیش با نفاق و زرای پرفنای قدمی چند

بنیانت پیش رود و این را نیز طالب نبود که کناره گیر چه میدانست  
 که بعد از آنکه او و نیاکان او تمام عمر خود را بخدمت تخت آل تیمور صرف نمود  
 در حفاظت نام و حرارت ناموس سلطنت منحل مسماعی جمیله مبتذل داشتند  
 و با آنکه کوشش با که در است حکام اراکین نبای حکومت و انهدام دکاکین  
 پرغوغای مملکت بکار بردند و آنایه جان فشاینها که در ارتفاع فواید ولایت  
 و اتساع قواعد کفایت همات عالی و ملکی پسران با بربر خود هموار داشته  
 یچو بدفع دشمنان در رفع شورش انگیزان یک آن خود داری را بر خود در حضرت  
 سماحت نداده اند اگر چه از حقوق خود بپوشد و در استیغای حایر  
 حسات اعمال خود نکوشد و خود را بجای بکوشد البته در باره اخلاف خویش بی  
 انصافی کرده است پس در سال یک هزار و یکصد و سی و دو هجری مطابق یک هزار و  
 هفتصد و بیست میلادی و در سال دوم سلطنت محمد شاه در سرنج رایت

استبداد بر فراشت و از نرته به بزم دکن عبور نمود؛ قلعه اسیرگر را از طالب خان  
 و برهانپور را از محمد نور خان تبادا سرسالت تا شیر مستخلص فرمود و پیش از آنکه  
 اورنگ آباد مخیم اردوی فلک شکوه شود و جنگ سخت باد و لشکر آراسته  
 دست داد؛ یکی قریب برهانپور سرداری سید دلاور علی خان که فرستاده  
 امیرالامرا بود و دیگری در بالاپور بسر کرد کی سید عالم علی خان برادرزاده امیرالامرا  
 که پیدسالار پادشاهی و کارگذار دکن بود و در هر دو کارزار نسیم فتح و ظفر پیرجم  
 آیات نظام الملکی و زید و هر دو سردار مذکور کشته شدند سید حسین محمد شاه  
 پتینه نظام الملک تحریر نموده با اتفاق اردبیلی برای تاختر بر کوچ نمودند سید  
 راه کشته شد اعتماد الدوله محمد امین الدین خان که پسر خواجه بهار الدین و برادر  
 زاده نواب خواجه عابد و از زمان سلطنت محمد فرخ سیر معیر الممالکی مستقل بود  
 بخلعت و زار که سرافراز گردید سید عبدالقدوس قطب الملک که در دلی خیر کشته

شدن برادرشیند یکی از شاهان را دکانزانتجت برداشته بعزم انتقام متوجه  
 اردوی شاهی شد و مین مقابلت شکست خورده گرفتار گردید در آن وقت  
 نظام الملک بفرمانفسانی دکن سپرداخت اعتمادالدوله محمد امین الدین  
 پس از چند روز وزارت سرای زندگانی را از وجود خود خالی کرد و وزارت  
 بنظام الملک مسدگشت و او دکن را بتوجهات ریاست خود فوید داده روی  
 بدلی نهاده خلعت وزارت پوشید اما امرای دربار که وجود او را محل اجراء  
 مقاصد خود می نپداشتند مزاج پادشاه را در باطن بر او متغیر ساختند  
 و قرعه خوابیدن فتنه گجرات را بنام او انداختند و او بگجرات رفته حیدر قلی خان  
 که در فسطینان فرستاده بود از حکومت انداخته بدلی معاودت فرمود  
 ولی از اتفاق پیشگی ارکان دولت بنیایت متنفر شده عزیمت دارالملک خود  
 کرد و خطاب آصفجایی بانضمام وکیل مطلق ضمیمه القاب تهاون او شد

بسارزخان اعتماد الملک که کار فرمای دکن بود بجز یک نزدیکان حضرت با  
 لشکری بشماره پنجاه هزار سواره و پیاده او را پیش باز نمود  
 و در لشکر کبیره تلافی فستین دست داد جنگ سختی بظهور پیوست بسارزخان کشته  
 شد و تمام مملکت دکن نظام الملک را با استقلال دوباره مستعفی گشت  
 پس ابواب آصفجا دهها در سال یک هزار و یکصد و سی و هفت هجری مطابق یک هزار و  
 بیست و چهار میلادی که از جنگ بسارزخان پرداخت حیدرآباد و رامای  
 تحت کشور خود ساخت و از سنه مذکوره تا یک هزار و یکصد و چهل و چهار هجری  
 مطابق یک هزار و هفتصد و سی و یک میلادی همیشه با گروه مرآت در جنگ و ستیز  
 بود تا آنکه مرآت از درصالحمت درآمد و عثمان غارگیر را بجانب شمالی هندی  
 منحطف نمودند و در پین آن سنوت محمد شاه همیشه ابواب مراسلت با آصفجا  
 بهادر مستوح و خاطر او را بفرمانهای عطفوت شاه سرور سیدشت تا سنه یک هزار و

یکصد و پنجاه هجری مطابق یکزار و هفتصد و سی و هشت میلادی که با ظهار کمال اشتیاق  
 او را بدین احضار فرمود و ضرورت حضور او را جهت کفایت قبحم مرآت  
 بر غایت شوق دیدار بیغزود و نواب آصف جاه بهادری فرزند دوم خود <sup>حکام</sup> <sup>شاه</sup>  
 مینابت خود در دکن گذاشته آهنگ دہلی نمود و آنجا در پنجاه و یک هجری مطابق  
 سی و هشت میلادی مجبور شد بعهده نامالایمی موسوم بدرانی <sup>سردار</sup> <sup>بامرا</sup> <sup>تخت</sup>  
 زیر حکم باجی را و بودند و تن در داد و تعبتل آنچه از شنشاه تقاضا مینمودند  
 و باز در پنجاه و دو هجری مطابق سی و نهم میلادی یک تپ لشکرشان بدکن  
 ریخت و ناصر جنگ از سر مدافعت برخاسته نگذاشت از سم مرگب ایشان غبار  
 و شتی بسرو روی کشور دکن نشیند نواب آصف جاه در همان سال محمد شاه را  
 در متفالات بانا در شاه معاونت نموده در پنجاه و چهار هجری مطابق چهل و یک  
 میلادی همین فرزند خود غازی الدین را مینابت خود در دہلی گذاشته روی

بدکن نهاد و چون بر پانچون زول اجلال سرمود قمر من فساد انگیز رکاب  
 ناصر خنگ اور بر آن داشتند که سر راه بر پدزنگ گیرد و او چون باغوی  
 اینها که متعاضبت و تعرض بست و آماده فرامحت راه پدگشت از صفحات چو  
 آنها آیات متابعت مطالعت نمود پس ناگزیر از اندیشه ناشایت کنار  
 جست و در روضه شاه برهان الدین غریب قدس الله تعالی سره الغریر  
 بست نشست و پس از ورود وی آصفجاه بخاک اورنگ آباد بخوف آنکه  
 بساد اسانحه نامطلوبی رخ نماید از روضه بحال طهر رفت و پس از آنکه آصف جا  
 امور مملکت را منظم ساخت از تجدید عزل و نصب حکام قدیم و جدید بلا تردد  
 شده و فواج قاهره را چنانچه در هر موسم بارش از قواعد مهندسه او بود  
 رخصت ایاب با وطن و مناسبت خود داد و باره پایش فسر و می اشرار  
 ندما و باین قیاس که اطراف آصفجاه بهادراز مردان کار و عساکر حصار

باید خالی مانده باشد شعله مخالفت پدر سر از مجرّه اندیشه اش بر آورد و قربت نظر  
سوار گرد کرده ایوار و شبگیر نموده بایلینار خود را بحوالی اورنگ آباد رسانید  
اصفجاه با تو پنهان و هر قدر شکر یک در رکاب بود مستعد جدال شد پس از  
ناورد و صعی ناصر جنگ گرفتار گردید

نظام الملک اصفجاه بهادر در سال یک هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری مطابق یک هزار و  
هفتصد و چهل و سه میلادی کرمانک را گرفت و قلعه ترچناپلی را نیز با ملک ارکات  
که از سالها در تصرف مرآت و غیره بود بمحاصره و جنگ بختک آورد و حکومت  
آنجا را بانورالدین خان شهاست جنگ داد و سپاه پور را اشگر گاه ساخته  
ایالت بالاکات را بدست زاده عزیز خود هدایت محی الدین خان مظفر جنگ سرد  
سر انجام روز یکشنبه پنجم جمادی الاخری سنه یک هزار و یکصد و شصت و یک هجری مطابق  
نوزدهم جون سنه یک هزار و هفتصد و چهل و هشت میلادی خت بهستی برتبه بسری جاؤ

ششافت و در او رنگ آباد بجز از تبر که آرامش سردی یافت چند ساعت  
 قبل از ارتحال فرزند دلبند خود ناصر جنگ را پیش خوانده وصیت نامه مثل  
 برهغه فصل بر او خواندند و بنده با اجازت اعلیحضرت اقدس آنرا در آذر دیوان  
 مرتب میکنم تا ناظر آنرا معلوم شود که آن بزرگوار نهیمن در نظم طبع موزون  
 بلاغت مشحونی داشتند بلکه در صنعت شریهم ید طولائی داشته اند و بهمانگونه  
 که جوهر مضامین آبدار را بمیزان طبع سنجیده در سبک فصاحت مینظم  
 مینموده آلی منشوره معانی تا بدار را نیز چون عهد شریا بر آسمان اوراق مکتوب  
 با اسلوبی هر چه تمامتر منتشر میفرموده اند

از تقاصیبی که در تواریخ از وقایع حال ایشان مسطور است قطع نظر از آنچه  
 از کلمات خود ایشان برمی آید یک مطلب بسیار دقیق واضح میگردد و آن آنکه  
 از موافقت کتب تاریخ و موانست صحایف اخبار اطلاعی بسزا و اکاهی شاسته

پیدا کرده اند تصدیق این امر خواهند نمود که نظام الملک اصغیا و بهادر در مرحله  
 پیمائی وادی خدمات دولت بهمان طریق را مسلک داشته اند که آباء عظام  
 واجد کرام ایشان در مسلک دین می پیموده اند یکم از جاد و صلاح و سداد احکام  
 نموده و یکدم از اوضاع منافذ و دخل خارجه و رخنهای نفوذ داخله غافل نبوده اند  
 و در انجام هیچیک از امور سلطنت پانها ده اند مگر برستی رای و درستی اندیشه  
 بصغای نیت و خلوص ارادت و بدسوزی تمام و حق گذاری مالا کلام و اگر  
 غیر ازین بودی اکنون بیولای و اقمه از دو صورت بیرون نمودی یعنی اولاً  
 او یا از ممالک جهان گوشه گزین بودندی یا در مملکت هندوستان تخت  
 نشین زیرا که از اواسط سلطنت عالمگیر تا و آخر عهد دولت محمد شاه که کشور هندوستان  
 پر از آشوب و فتنه و در واقع روزگار ظهور آفت عین الحال دولت آلی تمیور بود  
 در محل وزارت بیات دو خاندان قوی اقتدار متشکل بود که نظر بمصالح کار و

اقتضای روزگار قدرت غزل و نصب ممکنان از یک سلطنت را داشتندی یکی  
 این خاندان سعادت توانان و دیگری خاندان سیدها و برعالمیان رو<sup>شن</sup>  
 که از خاندان دومین نام و نشانی باقی ماند و از این خاندان نسلاً بعد نسل تن افتخار<sup>شان</sup>  
 بجای پادشاهی ممتاز و قامت اقدارشان بجلت فرماندهی سرفراز<sup>ست</sup>  
 و همیشه براتب بلندگوناگون و ترقیات دولتمند روز افزون بر خورده و میخورند  
 و امیدتوسیت که تا پایان این دوره غیبه محدود و دامان قیامت موعود<sup>ین</sup>  
 خاندان مبارک مسعود برقرار مسعود بجای نامحدود مطلق شد. با جلا<sup>لت</sup>  
 و بزرگی باقی ماند و از همین یکی نیز که تا کنون در این خانواده شیمه گردیده عموم  
 خیرات مختلفه و هجوم سبوات متنوعه که در عهد آصفیاه متعاده بوده جاری و برقرار<sup>ست</sup>  
 استشهاد نموده ثابت میتوان کرد که مزایع حرم این ریاست خبر کیشکار<sup>ی</sup>  
 ایادی کرم و بخشش و آبیاری دست داد و دیش سر سبز نگردید و خبر

بهوای خلوص نیت و صدق عقیدت نسبت بخدمت اجل خود بار کماکاری نیاوریده  
 در همان سال خود چه خوش گفت با ~~کامی~~ کای نور چشم من بجز از کشته نذری  
 چون شمه از احوال اسلاف آصفیاج بهادر گذارش یافت خوشتر آنست که  
 نام اخلاف ایشان نیز نگارش یابد و چون از سوانح اتفاقات آنچه دارای  
 اهمیت تاریخت مانند جنگهای با مرآت و میسور و مصالحت با آنها و غیر آنها همه  
 در تاریخ مفصلاً ثبت است در اینجا همین ذکر نام و زمان حکومت کافی میباشد  
 پس از آنکه آصفیاج بهادر نظام الملک دست تصرفات خود را از قبض و بسط  
 ممالک آخیشی باز پس کشید از اواسط سال یک هزار و یکصد و شصت و یک هجری  
 مطابق یک هزار و هفتصد و چهل و هشت میلادی تا سنه یک هزار و دویست و هشتاد  
 و شش هجری مطابق یک هزار و هشتصد و شصت و نه میلادی که بسال شمسی یکصد و بیست  
 و یک و بسال قمری یکصد و بیست و پنج سال میشود هفت تن از شراد او در کشورد

بنام نظام فرمان فرمائی کردند

## نظام نخستین و دومین

ناصر جنگ و مظفر جنگ بر سر و نایت عهد بایکدیگر بنا زعت برخواستند مظفر جنگ

باتفاق چند صاحب لشکر بکر نامک کیشد و انور الدین را کشت و بارکات رفته خود را صاحب

دکن و چند صاحب انواب کر نامک خواند

در سال بعد ناصر جنگ با سیصد هزار لشکر را که از گرفته دشمن را تا پانزده چری تعاقب نمود و

مظفر جنگ تنها ماند و سپر انداخت و خود را دستگیر ساخت درین پن ناصر جنگ کشته شد

و مظفر جنگ با بیست و نه خود را نظام دکن خواند و در بیدر آباد نهاد که در راه بدست تواریک نول

او نیز کشته شد و ایمان سپاه سر مطاوت فرمان صلابت جنگ فرزند سوم آصفیاه بها

نهادند ناصر جنگ و مظفر جنگ دو سال کجا بیش بر سر نظامت دکن بنا زعت نموده کشته شدند

نظام سوم صلابت جنگ از پنجاه و یکصد و شصت و چهار هجری تا یکصد و یکصد و

هشاد و پنج هجری یازده سال قمری مطابق کنیزار و هفتصد و پنجاه و یک تا یک هزار و هفتصد و  
 شصت و یک میلادی ده سال شمسی و چپینزی و کنبانی نموده برادرش  
 نظام علی خان تخت از او گرفت

نظام چهارم چهارم نظام علی خان از کنیزار و یکصد و هشتاد و پنج تا کنیزار و دو و سیست و  
 هزده هجری مطابق کنیزار و هفتصد و شصت و یک تا کنیزار و هشتصد و سه میلادی  
 چهل و سه سال مرزبانی دکن نموده از ناتم ساری جهان بود بر تافت

نظام پنجم پنجم سکندر جاه فرزند نظام علی خان از کنیزار و دو و سیست و هزده تا کنیزار و  
 دو و سیست و چهل و پنج هجری مطابق کنیزار و هشتصد و سه تا کنیزار و هشتصد و سیست و نه سیست  
 شش سال شمسی با بیست و هفت سال قمری از ایش تخت دکن بود

نظام ششم ششم ناصر الدوله پسر سکندر جاه از کنیزار و دو و سیست و چهل و شش تا هشتاد و  
 سه هجری مطابق کنیزار و هشتصد و سیست و نه تا کنیزار و هشتصد و پنجاه و هفت بعد



از سه رکن حجت نیابت سلطنت تشکیل داده مقرر داشتند که آن نوباً و ه  
 چمن عزت و جلال و آن گلبن لاله زار دولت و اقبال تحصیل علوم متداوله  
 این عصر پر دازند تا چون نبال بر دست و سر نشانیان ستارک  
 هر دین سال بر آورد تخت و کون بقدم سعادت لزوم رهین بلند پایگی  
 و بجلوس بیمنت مانوس قرین گرانمایگی نمایند و از آن زمان تا کنون  
 که چند ماه بخت نشینی فرخنده شان باقی مانده همه روزه از صبح تا عصر  
 بجز ایام معدودی که تعطیلات متعارفه عرض سال است علاوه بر شوق سواهی  
 و تفنگ اندازی مشغول تحصیل السنه مختلفه و علوم تاریخی و طبیعی و ریاضی و غیرهم  
 میباشد و منت خدیر که از هر یک از اصول و فروع علوم مذکور ه حصه کافی  
 و بجزه وافیه بدست آورده اند که اگر نخواهند میتوانند آنرا سرمایه حصول کمال در  
 هر یک از آن اصول که مقبول اشقد رسیده خود را در چهارت آن فن فریدند

گردانند و در دو سه ماه دیگر که انشا الله تعالی پیاری خدا طلعت آرای تخت  
 و دیهیم میگرددند امیدهاست که از آثار نیکوی پسندیده بجان و جسمت  
 تاب و توانی تازه در آورند و درشت شود ادن رخساره و کیسوی عروس  
 ملک از گرد هر گونه کلفت و بخار حسرت نوع وحشت که مستعدی عدم رفاه عموم  
 رعایا و کافه برایا باشد حقوق نوشتاری و نواد ما دیر بادار سازند  
 و در امور مملکت رانی و کار و بار کشور داری با ادب صابنه آبی زبرگوار  
 خویش ناسی نموده بدانند که اصول خدمات مخصوصه رتبه سلطنت سه وجه دارند  
 اول نگاهبانی ملک و ملت است از هر آسیبی که بهمون ناسنی و  
 مذلت باشد و دوم تربیت طول و عرض حدود ولایت و ساکنان و متوطنان  
 آنهاست در هر چه راه آموزشست معاش و نجات معاد باشد سوم  
 تشیید مبانی عدل و انصاف است بحدیکه از غایت پطرفی معضوب برود

نیز روی حق تلفی ننس کرد و فروع آنها تمهید قواعد سنجیده و نهادن این نهیهای  
 پسندیده است که بمنزله الآت کارایغای ظهور منبهمات اصول مذکوره را از عهد  
 برآید و چون اکثر این مطالب بر خود اعلی حضرت نواب ایشان معلوم است  
 یتیم است که انشاء الله تعالی بدانش خود عمل خواهند فرموده اکنون نیز  
 که مقصود اصلی رجوع شود انشاء الله تعالی

چون بنات نیابتی است از سه عضو معتبر تشکیل یافت یعنی علیا حضرت جد  
 پدری حضور پر نور و مرحوم میر و سر سالار جنگ شکار الملک میر  
 تزاب علی خان بهادر وزیر و صدر اعظم مملکت دکن و مرحوم منظور شمس الامرا  
 امیر کبیر بهادر سپه سالار خاص بصواب دید عضو دوم و پذیرائی  
 دو عضو دیگر مقرر شد که یکی از بزرگان انگلیز با تالیقی حضور پر نور متعین گردید  
 مواظب تربیت و نگاهبان خدمات سیر استمداد با غیر هم شده انصراف

این امر خطیر را بعد از استتمام خود گیر و پس مرتب را به پیشانی فرماند  
 کلکته معروض داشتند

در آن ایام دیوک آن ایدنبرافر زنده و مملکت معظّمه کوبین و کتوریا بسیر  
 ممالک هندوستان شریف آورده بودند و قرعه آن کار بنام کیتین جان کلک  
 پسر سر جارج رسل کلرک حکمران سابق بمبئی که از خاندان جلیل انگلند و در مناد  
 شاهزاده مشارالیه شریف سرمای هند شده بود اقاد و حکومت انگلیز تعیین  
 او را بدین پنج بنیاد که بمصاحبت شاهزاده معزّی الیه که خدمت آنوقت او بود  
 بلندن مراجعت کرده از آنجا متوجه حیدرآباد شود

در همان اوقات بنده بواسطه تادی ایام اقامت در بلاد مختلفه هندوستان  
 و سفر بهستان و تحل گریه های بیشتر از حوصله مزاجم از منج اعدال اندکی محرو  
 شده بود و بصلاح اطباء رخصت دو سال از مرحوم مغفور رسر سالانگ بهادر سرور

حاصل نموده مستعد سیاحت فرنگستان بودم پسر کنل تو میدی که در آنوقت  
 یا در اول رزیدنت جدید آباد و یکی از شاگردان کامیاب متعهد من بود و اکنون  
 از جانب دولت متبوع خود با بیوز بغداد است با مددی بخانه من آمده فرمود  
 که چون شما را بعزیمت خود مضمّم یا فتمّم آمده ام که چینی بشما بگویم و آن این است  
 که کپتین جان کلرک ندیم دیوک آن اید نیز با تالیقی حضور پر نور رسیدند  
 قاصد ماه دیگر از لندن وارد حیدرآباد خواهند شد همین قدر توقف کن که  
 ایشان تشریف بیاورند و من شما را جهت درس حضور پر نور با ایشان بسم  
 چه زمان ناموریت من بحیدرآباد بسی پیش از معاودت شما بسر خواهد رسید و من  
 من ازین سپارم نه تنها سرفرازی شماست بلکه خدمتی است بنظام زیر  
 که برای آموزگاری پارس حضرت ایشان بهتر از شمائی سراغ ندارم  
 چون شوق سیاحت فرنگستان از دیر باز بچنان در وجود من تصرف کرده بود

که خود داری توانستی که در پاسخ عرض کردم که اگر شرافت این موهبت کبری  
 نصیبه ازلی من بوده باشد عاقبت ب حصول این سعادت منتفی نخواهم شد <sup>الذکر</sup>  
 بسخ غریمت مایل نمیشم هر مود چون حضور پر نور رهنوز طلعتد و شاید که  
 یکدو سال باید بگذرد تا استعداد خواندن با شما را پیدا کنند ممکن است که بعد از آن  
 شما بدان خدمت منصوب شدید رخصت گرفته بروید و باز پاینده از آنجا نیکن  
 من مایم جو رنگ که او نیز یکی از شاگردان من بود بر اسلالت پیمان هم سفری  
 بسته بودم و ایشان بهمان غریمت خبر در و خود را از هندوستان <sup>بمبئی</sup>  
 که میعادمان بود با ملکر اف داده بودند مکنم نبود که نصیحت مشفقانه <sup>افضا</sup>  
 پذیرم پس مایوسانه تشریف بردند و محض عواطف باطنی که باینده <sup>اشتهار</sup>  
 بنام لیوا از سکر تری حکمران بمبئی نزد من فرستادند  
 در آمدن بودم که کپستین جان کلرک بمید را با داده مراتب تربیت حضور پر نور <sup>را</sup>

بجهت گرفتن و پس از چندین بواسطه فوت زودین خود دل از حیدرآباد برگرفته  
 بلندن برگشتند و بر اثر ایشان موکب سراسر لاجنگی بدلولایت در رسید  
 و از جمله کارهایی که در آنجا کردند یکی این بود که از بزرگان انگلند و سایر مقبره‌نگر  
 مستر کلا دکراک که صفات حمیده و حالات شهوده و عادات پسندیده ایشان  
 قابل تعریف و تحریر و شایسته توصیف و تدوین است راضی نمودند که بجای  
 بزرگوچهر خود کپتین جان کلرک خدمت تربیت حضور پر نور را متعهد  
 بجهت آبا و اجداد اجلال فرمودند و در آن اوان مان مرتضی من نیب پاپان  
 رسیده در یک جواز وارد هندوستان شدیم چون یکی از عادات کینه‌گزینان  
 و اخلاق بزرگان ایشان از اقصای تربیت مخصوصی که عموماً یافته اند این است  
 که هیچ چیز و هیچکس را پکار نمیکنند و از هر چیزی و هر کس فرخور شایسته  
 و استعدادیکه دارد و کاری بگیرند و ازین است که در قلمر و حکومت ایشان هیچ چیز

پیکار نمی افتد و بیچارگی وی حرمان نمی نگرد و الا بندرت آنهم تجربه اتفاقی که از  
 سطح توجه و اطلاع ایشان دور افکنند نه از رنگداز دیگر نظر بر آن مستر کلا و کلر  
 نیز همان اندیشه گزینش تویدیر است بصورت در آوردند و درین مرتبه مقصود بصورت  
 چون بشرف تدریس و تعلیم کتب و زبان پارسی اعیضت نواب ایشان فایز  
 شدم که روز پنجدهم ششست بودم و چون در دل داشتم که میلان خاطر مبارک  
 و ذوق طبع همیوزا بطرف نظم اشعار نیز بدست آرم برداشت صحبتی را مقدمه  
 استفسار مقصود نمودم و مطلب تشنه این شد که عرض کردم موزونی طبع  
 مانند سایر خاصیات طبیعی حاصل میشود هم بارت و هم با کتساب و اگر در موعی از  
 رنگداز هر دو بصورت پیوندد البته آنرا از مزیت دیگری خواهد بود و بعد از آنکه  
 وضع و چگونگی آن هر دو وجه را بتفصیل باز نمودم آن تازه نهال بوستان  
 پادشاهی و هزار بوستان خوش الحان گلزار آصف جاہی سرسودند که اکثر

اجدا من غدا و ند طبع روان و صاحب دیوان بوه اند و بانجام مسلت بنده است  
 دوپت را از حضرت ضیون جاگگاه آصف جاه بهما در خوانند

اشتیاق دیدن آن پونا داریم ما	گو که ورت دردش باشد صفا داریم ما
از پناه دیگران باشد پناه ما توی	پرس آنچه اگر کسی دارد خدا داریم ما

از شنیدن این ایات اتحق حالت دیگری بر بنده دست داد چنانچه از شدت  
 شوق مطالعه آن دو اوین را از بنندگان حضرت استدعا نمود و بوصول معنای  
 چون دیوانهای مذکوره را نزد بنده آوردند در میان آنها دو دیوان از شایع طبع و  
 حضرت آصف جاه بهما در بود که در یکی آصف و در دیگری شاکر تخلص فرمود  
 بودند و پس از چند روز مطالعه بیکر و بیهوشگاه همیونشان از در خواست آلب  
 استدعا طبع و نشر آنها گشوده مستم بشرف اجابت مقرون شد زیرا که  
 هر کدام را که گشودم دیدم حدیقه ایست که چندین هزار گلکهای رنگارنگ سخن

در بر برگش تعبیه کرده

و مجموعه ایست که با لطافت رخسار بسی غنچهای شوخ و شنگ کلمات از شاخسار

هر درفش سبر زده از و نور نقود کلمات رنگین هر یک از آن در خزینه است

از سیم و زر مشحون و از بلندی مضامین گنجینه است از زواجر و اهر جواهر مبطون

دیوانی که در آن تخلص بشاگردگونی در ممالک شرقی و غربی زمین معرفت

یزدان و ارشاد و عرفان از مطلع افتتاح تا مقطع اختتام عساکر نظامت

که با سرزنگان مطالع متنوعه موازین عروضی و طبعیات متلو نه بحور و قوافی جهت

پذیرائی طلایه پادشاه حسن معنوی و تجلی معشوق در بعد المشرقین میدان فصاحت

و سخنوری بر دلین تمام صاف سلام است

و دیوانی که در آن آصف تخلص منفر یا ایند پنداری بحر ذخار است که از بارنگی

کتاب طبع سرشار و اجتماع قطرات مضامین آبدار بچندین جنبه و چو پاراشاد

شیرین و انهار ابیات دل‌شین و جداول استعارات پریزب و زین در  
دشتان اوراق سخن سخی و غزل ساری متشکل گردیده

هر عارفی که چشم بمطالعہ نظم و لکشش بدارد و گوش هوش تبصیر معانی و قشربین  
و دیدبان دل را بجایست ایهامات رقیعش بر گمارد شک نیست که در اندک زمانی  
بمقام رفیع و رفعت درجات کمال و سعادت می که در سیر حاصل آیام خضر نشان  
گردیده پی میبرد

اگر چه در بادی انظرف ملاحظه دو دیوان بسو و منسوب با پنجان امیری که تمام  
عمر مشغول جهات امور وزارت و سپهسالاری هندوستان بوده موجب مزید  
تعجب خواهد شد بخصوص وقتیکه نظر وقت گماشته شود بر سوانح گوناگون آیام صدرت  
او که هر یک از آنها متقاضی چندین حله لشکر کشیهای سخت گردیده و او  
هر امر مهمی را بدست خود رسیده گی مینموده و سخنان هر لشکری که بمقابلت و مدافعت

دشمن زبردستی آراسته میشد و نفس خویش میکشید و آغاز اشتغال او نیز با مورد لطفی  
 از بیادوی ایام کودکی بود و اندیشه رود که چون آنمایه عمر برای اجسام آنقدر کارها  
 و قتری و شکر می که در توارنج نسبت با وثبت است کافی تواند بود پس او را فرست  
 نظم اشعار آنکا چنین بلند پایه و آبدار کی دست داده و لیکن حق واقع جز این نمیشد  
 که هر کجا بچنین گمانی پیدا گردد بجز آنکشته رشک و غرض نخواهد بود زیرا که آنچه از توج اشعار  
 هر دو دیوان حاصل میشود شهادت میدهد بر اینیک که همه زاده یک طبع و اصلند  
 البته اشعار دیوان متخلص بشا که بلندتر و نچته تر و پر مایه تر است آنهم نه با اندازه  
 که شوان آنرا کمتر ازین شمر و بلکه همین قدر است که میتوان گفت متخلص خود را که  
 بوده در زمانی بشا که تبدیل فرموده اند که در باطن از ملاحظاتی طاهری بکلی گسته  
 و علو خیالاتشان بدرجه کمال عسرفان پیوسته

و دیگر آنکه چون نظم بر دیگر کارهای تمام عمر ایشان متوجه میشود میثناسد که بتیاریت

العی و یار پهای نامتسناهی نموید و موفق بوده اند و البته هر سعادتمند نیک  
 بخشی را که توفیقات ازلی یار میشود وقت و ضایع نخواهد شد هم امور مهمه یا دشاهی را  
 انجام میدهد و هم بحیاطی که در او ان شبان روزی فرصت استراحت می باشد  
 متوجه تجلیات جمال معشوق نهانی خود نموده بموجب حالتی که از آن مشاهد دست

### میدهد شرح حال میسراید

و دیگر آنکه چنانکه مذکور شد ایشان صاحب طبع روان بارت و اکتساب هر دو  
 بوده اند یعنی جذبرگوار ایشان نیز که حضرت شیخ شهاب الدین سحروردی انداخته اند  
 طبع موزون بوده اند و با وجود مرتبه جلیله ولایت و اشتغال دائمی حضور قلب مدو  
 اراد و افکار و با شریک ارشاد اهل سلوک و مواظبت جذب هستی مستعد  
 روزگار باز زبان طبع غرآرا مفتاح افستح گنجینه سرساخته بنظم اشعار گشودند  
 و بنده از آنچه در نظم فرموده اند یکرباعی بر سپیل تبرک نگاشته سخن به بیان

ز یوراخت تمام می بخشد رُباعی

جز خوردن اندوه تو کارشش نبود

بخشای بانگه نجات یارشش نبود

هم با تو و هم پتو قرارشش نبود

از عشق تو طشتش باشد که از آن

قد فرغت الی سپاچه چون اندک کس الوهاب

تاریخ یوم الماحد ششم شهر محرم الحرام

من شهر ۱۳۱۱ هجری







